ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله

درین ایام فرخنده فرجام عجاله نافعه درباب اباحت سماع بالمزامیر

رساله قاضی ثناء الله پانی پتی

حسب الارشاد جناب شاه عبدالحق صاحب محدث زاده پانی پتی نبیره مصنف علیه الرحمه

درمطبع سیدی واقع حیدرآباد دکن طبع شد

فن نمبر	
کتاب نمبر	

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین فضیلت پناہ وکمالات دستگاہ برخوردار گرامی قدر محمد سالم جعلہ اللہ من الاخیار والابرار از فقیر محمد ثناء اللہ بعد از سلام سنت الاسلام ودعای برخورداری دارین و اشتیاق ملاقات مطالعہ نمایند خط بہجت نمط شما کہ بعبارت عربی فصیح نوشتہ بودند رسیدہ موجب انشراح خاطر گردید در استفسار مسئلہ غنا نوشتہ بودند انہ قد کثر فی ہذا الزمان وجد بسماع الغناء بالمزامیر واہل الوجد یقولون حق حق لاشک ان مطلق الغناء فعل حرام خصوصا الغناء الذی بالمزامیر فانہ حرام قطعی یکفر جاحدہ ومستحلہ فاذا ذکر اسم من اسماء اللہ عز وجل فی ہذا الموضع ینبغی ان یحصل بہ الکفر کما ذکر فی الحادی

القدسی ما محصلہ اَنَّ من ذکر اسم من اسماء اللہ تعالی عند ضرب المزامیر کفر
یعنی بیشتر درین زمانہ مردم اند کہ وجد بشنیدن سماع با مزامیر یعنی دہل و
طنبور وغیرہ میکنند و وجد کنند کان حق حق میگویند و شک نیست کہ
سرود مطلقا حرام ست خصوصا آن سرود کہ با مزامیر باشد حرام
قطعی ست حلال داننده او کافر می شود و وقتیکہ چنین محل نام
ذکر کردہ شود سزا او آن ست کہ کفر حاصل شود چنانچہ در حاوی
قدسی ذکر کردہ آنکہ ذکر کردن نامی از نامهای خدا تعالی نزد نواختن
مزامیر کفر ست - بر خوردارا در تکفیر اہل اسلام جلدی نباید کرد خصوصا
در چنین مقام کہ این طعن منجر می شود برا کابر دین رزقنا اللہ تعالی محبتہم
واتباعہم حضرت شاہ العالمین شیخ عبد القدوس گنگوہی قدس اللہ
سرہ العزیز باوجود کمال علم ظاہر و رفعت شان در علم باطن سماع
غنا با مزامیر افراط میداشتند شعر گر خدا خواہد کہ پردہ کس درد * میلش
اندر طعنہ پاکان برد * ور خدا خواہد کہ پوشد عیب کس * کم زند در عیب معیوبان
نفس * عن ابی ذر قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من دعا رجلا
بالکفر او قال عدو اللہ ولیس کذلک الا حار علیہ متفق علیہ در صحیح

در صحیح مسلم از ابی ذر رضی الله عنه مروی ست که رسول الله صلی الله
وسلم فرمود که هر کسی دیگری را نسبت بکفر کند یا عدو الله گوید و او
چنین نباشد مگر آنکه آن قول بر گوینده رجوع میکند و در جامع الفصولین
گفته یَنبغِی لِلعَالِم اِذَا رُفِعَ اِلیهِ اَن لَا یُبَادِرَ بتکفیر اَهلِ الاسلام وَمَعَ اَنَّهُ
یَقضِی بِاسلامِهِ تَحتَ ظِلَالِ السُّیُوفِ مِنَ المُکتَنِقِطِ یعنی لائق ست مر عالم را
اگر برده شود پیش او ذکر کسی از مسلمین که دران احتمال کفر باشد در کافر
گفتن او جلدی نکند و با وجود آنکه حکم کرده میشود باسلام کسیکه در سایه شمشیر
اسلام آورده باشد وقال فی فصول العمادی اِذَا کَانَت فِی مَسئَلَةٍ
وُجُوهٌ مُوجِبٌ الکُفرِ وَوَجهٌ وَاحِدٌ الَّذِی یَمنَعُ التَّکفِیرَ فَعَلَی المُفتِی
اَن یَمِیلَ اِلَی الوَجهِ الَّذِی یَمنَعُ التَّکفِیرَ بِحسنِ الظَّنِّ بِالمُسلِمِ در فصول
عمادی گفته مسئله باشد در چند وجوه کافر گفتن و یک وجه باشد
که از کافر گفتن مانع ست پس واجب ست بر مفتی تا آنکه میل کند بسوی
آن وجه که مانع تکفیر ست برای گمان نیک بسوی مسلم اکنون
در تحقیق مسئله حل و حرمت سرود و مزامیر سخن میرود آیات و احادیث
در بادهٔ سرود متعارض اند قال الله تعالی وَمِنَ النَّاسِ

من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا أولئك
لهم عذاب مهين یعنی بعضی مردم کسانند که خرید میکنند سخن لهو یعنی آنچه از
خدا باز میدارد تا که گمراه کند مردم را از راه خدا بغیر علم و بگیرد راه خدا
را مسخرگی باشد ایشان را عذاب اهانت کننده این آیه در تحریم سرود وارد شده
حدیث أمامة رضی الله تعالی عنه ما رفع أحد صوته بغناء إلا بعث الله
شيطانين على منكبيه يضربان بأعقابهما على صدره حتى يمسك رواه
ابن أبي الدنيا في ذم الملاهي والطبراني في الكبير یعنی روایت کرده ابن
ابی دنیا و طبرانی از ابی امامه آنکه بلند نمیکند کسی آواز خود را بسرود
مگر میفرستد الله تعالی دو شیطان را بهر دو دوش او میزنند بپاشنهای
خود بر سینه او تا که باز ماند شیخ عبد الرحیم عراقی که تخریج احادیث
احیاء العلوم کرده این حدیث را ضعیف گفته و حدیث عائشة ان
الله حرم القينة وبيعها وثمنها وتعليمها رواه الطبراني في الاوسط طبرانی
از حدیث عائشه رضی الله عنها روایت کرده که الله تعالی عز وجل حرام
کرده است سرود را و فروختن آنها و قیمت آنها و آموختن آنها بیهقی گفته
این حدیث محفوظ نیست و بخاری در حرمت ملاهی داد تار و مزامیر از حدیث

ابن عامر روایت کرده وعن ابی مالک الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لیکونن من امتی اقوام یستحلون الخمر والحریر والمعازف ز
واز ابی مالک الاشعری مروی است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم
که هر آینه خواهند بود در امت من قومها که حلال خواهند گفت
خمر و حریر را یعنی پارچه ریشمی و معازف یعنی آلات لهو را این حدیث
نزد بخاری صورت تعلیق است و برای همین ابن حزم آن را
ضعیف گفته و ابو داود اسماعیلی این حدیث را متصل روایت
کرده از حدیث ابی امامه که ان الله عزوجل امرنی ان امحق المزامیر
والکبارات یعنی البرابط والمعازف یعنی خدای عزوجل امر فرموده است
مرا که دور سازم و نابود کنم مزامیر و کبارات را یعنی آلات مطربان
و این حدیث قیس بن سعد بن عباده رضی الله عنهم ان الله حرم
علی الخمر والکوبة والغبیرة وابو داود از حدیث قیس بن عباده
روایت میکند که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که پروردگار
من حرام کرده بر من خمر و کوبه یعنی اسباب بازی و سرودها وله فی
حدیث ابی امامة التعذیب باستحلالهم الخمور وضربهم الدفوف

و در حدیث ابن ابی امامه مذکور کرده تعذیب برای حلال دانستن خمرها و نواختن
دفها عبد الرحیم عراقی گفته که این همه احادیث ضعیف اند و روی
ابو الشیخ من حدیث مکحول مرسلا الاستماع الی الملاهی معصیة و ابو الشیخ
از رسول کریم مرسل روایت میکند از حدیث مکحول که شنیدن ملاهی
گناه است و ابی داود از ابن عمر روایت میکند که ابن عمر شنید
سرود و مزمار پس برد و انگشت دستهای خود بر هردو گوش نهاده و این
حدیث را ابو داود منکر گفته و حدیث لهو المسلم باطل الا ثلثة تقویمه
بقوسه و تادیبه بفرسه و ملاعبته مع نسائه رواه اصحاب السنن الاربعة
اصحاب سنن اربعه از عقبه بن عامر روایت کردند که رسول کریم بازی
کردن مسلمان باطل است یعنی حرام مگر سه چیز یکی آموختن کمان خود
و آراستن اسپ خود و ملاعبت کردن با زن خود و عن جابر قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت
الماء الزرع رواه البیهقی فی شعب الایمان بیهقی در شعب الایمان
روایت کرده از جابر رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم
فرمود که سرود میرویاند نفاق را در دل چنانکه میرویاند آب گیاه را

این حدیث مذکور بر حرمت سرود و مزامیر دلالت میکند و دیگر احادیث
بر اباحت سرود و بعضی بر اباحت مزامیر دلالت دارد یکی حدیث در
صحیحین از عائشه رضی الله عنها مروی ست قالت دخل علیّ رسول الله
صلی الله علیه وسلم وعندی جاریتان تغنیان بغناء بعاث الحدیث فی
الصحیحین وفی روایة ان ابابکر دخل علیها وعندها جاریتان تدففان
وتغنیان والنبی صلعم متغش بثوبه فانتهرهما ابوبکر فکشف النبی صلی الله علیه
وسلم عن وجهه وقال دعهما یا ابابکر فانها ایام عید رواه مسلم از عائشه رض
که داخل شد بر من رسول الله صلی الله علیه وسلم درحالیکه نزد من دو دختر
بودند که سرود میکردند سرود روز بعاث و روز بعاث آن روز بود
که در جاهلیت در جماعت اوس و خزرج که بعد از اسلام انصار نام یافتند
بطور عید و نوروز قرار یافته بود انقدر حدیث در صحیحین ست و در روایتی
در صحیحین ست که ابوبکر داخل شد بر عائشه و نزد او دختران بودند که دف
میزدند و سرود میکردند و درحالیکه نبی صلعم پارچه از ردای خود بر داشت
و فرمود بگذار اینها را ای ابوبکر که این روزها ایام عید اند و دلیل ارشاد
مذکور ست نبی صلعم هرگاه که داخل مدینه شد در قبیله بنی نجار سرود آمد

دو دختران بنی نجار سرود میکردند میگفتند شعر نحن جوار من بنی نجار
و حبذا محمد من جار یعنی ما دختر انیم از بنی نجار ای قوم چه خوبست
که محمد همسایه باشد صلی الله علیه وسلم و بیهقی در دلائل النبوة آورده
حدیث عائشه رضی الله عنها در شعر خواندن زنان نزد تشریف آوردن
رسول الله صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک شعر طلع البدر علینا
من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا ما دعی لله داعی
یعنی طلوع کرد بدر ما بر از ثنیات وداع که نامیست در مدینه و اجب شد
شکر بر ما وقتیکه دعا خواهد از خدا دعا خواهندگان امام
غزالی شعر خواندن انها با دف زدن و الحان کردن گفته و نزد
بیهقی ذکر دف و الحان نیست وعن محمد بن حاطب قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل بین الحلال والحرام الدف
والصوت فی النکاح یعنی فرق درمیان حلال و حرام است
که دف بزنند و آواز یعنی سرود بکنند در نکاح این حدیث ترمذی
وابن ماجه و نسائی روایت کرد و ترمذی حسن گفته وعن عائشه
رضی الله عنها قالت رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلنوا

هذا النكاح واجعلوا فی المساجد واضربوا علیها الدفوف یعنی عائشه
روایت کرده از رسول صلی الله علیه وسلم که علانیه کنید این نکاح را و کنید
در مساجد و بزنید بر آنها دف ها و اینحدیث را ترمذی روایت کرده
و گفته که این حدیث غریب است وعن الربیع بنت مسعود قالت جاء
رسول الله صلی الله علیه وسلم فدخل علی لیلة بنی بی فجلس علی فراشی
فجعلت جویریات یضربن بالدف ویندبن من قتل من آبائه یوم بدر
وقالت احدیهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال رسول الله دعی هذه وقولی
بالذی کنت تقولین از ربیع بنت مسعود مرویست که گفت آمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس داخل شد بر من شبی که بعد نکاح بخانه شوهر فرستاده
شدم پس نشست بر بستر من پس گشتند دختران که میزدند دفهای
خود و مرثیه میگفتند کسان را که روز بدر از پدران من شهید شده بودند
و یکی آنها گفت که درمیان ما پیغمبر است که میداند آنچه در فردا خواهد
شد پس رسول صلعم فرمود بگذار این سخن را و بگو آنچه میگفتی
وعن عائشه رضی الله قالت ارسلت امراة الی رجل من
الانصار فقال نبی الله اما کان معکم لهو فقد اعجبهم اللهو رواه البخاری

در صحیح بخاری از عائشه رضی الله عنها مروی است که فرستاده
شد زن عروس بسوی مردی از انصار فرمود رسول
صلی الله علیه وسلم آیا نبود با شما لهو یعنی سرود پس انصار را
خوش می آمد لهو و فی صحیح ابن حِبّان قالتْ عائشةُ
كانتْ عِندِي جارِيةٌ مِنَ الانصارِ هذا الحيّ مِنَ الانصارِ يُحبّونَ
الغناء و در صحیح ابن حبان است که گفت عائشه رض که بود نزد
من دختری از انصار نکاح کرده دادم او را پس فرمود رسول
صلعم ای عائشه سرود نمی کنانی پس بتحقیق این قبیله
از انصار است که دوست دارند سرود را و از عامر بن سعد
مروی است که داخل شدم بر قرظه بن کعب و ابی مسعود
انصاری در شب نکاح پس ناگاه دختران سرود میکردند پس
گفتم من ای مصاحبان رسول صلی الله علیه وسلم و
اهل بدر این چنین نزد شما کرده میشود پس گفت اگر خواهی
بنشین و بشنو همراه ما و اگر خواهی برو پس بدرستیکه
رخصت داده است ما را رسول صلی الله علیه وسلم در لهو نزد

نزد نکاح روایت کرده این حدیث را نسائی و مرویست
که عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه چون آواز
دف را در جای شنید فرمود که این چیست گفتند که نکاح
است پس سکوت کرد و منع نفرمود چون در حل و حرمت
غنا نصوص متعارض آمده ابوحنیفه رحمة الله علیه
حرمت داده احتیاطاً چنانچه قاعده اصول است
که عند التعارض حرمت را بر اباحت مقدم میدارند
و در ولیمه هم جایز نداشته قال فی الهدایة فی کتاب
من دعا الی ولیمة او طعام فوجد ثمه لهوا او غناء
فلا بأس ان یقعد و یاکل قال ابوحنیفة ابتلیت بهذا مرة
فصبرت قال صاحب الهدایة دلت المسئلة علی ان
الملاهی کلها حرام حتی التغنی بضرب القضیب و کذا قال
ابوحنیفة ابتلیت لان الابتلاء بالمحرم یکون یعنی در هدایه
آمده است که هرکه دعوت کرده شود بسوی ولیمه یا طعامی دیگر
پس یافت آنجا لهو یا سرود پس باک نیست که بنشیند

بخورد ابو حنیفه گفته که مبتلا شدم من یکبار پس صبر کردم صاحب
ہدایہ گفته این قول دلالت کرده بر آن که ملاہی همه حرام اند
حتی که سرود بزدن قصب و لهذا ابو حنیفه گفته که مبتلا
شدم چرا که ابتلا بحرام مبباشد و شافعی رح احادیث
غنارا محل کرده بر آنچه بنا بر لهو باشد یا دران خوف
فتنه باشد و آنچه بنا او بر غرض صحیح باشد مثلا اعلان
نکاح و مانند آن آن را مباح گفته اند و این عینیین روایت
در کتب حنفیه هم موجود است چنانچه در ہدایہ در کتاب
الغصب گفته طَبل الغزاء والدف الذی یباح ضربه فی العرس
یضمن بالاتلاف من غیر خلاف یعنی نقاره غازیان و دف که مباح
نواختن آن در نکاح ضامن می شود تلف کننده آن بغیر خلاف
امام حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمة الله علیه در احیاء العلوم
گفته که احادیث حرمت غنا که وارد اند محمول اند بر آن که مراد
شیطان از دل بر آرد از شهوات و عشق مجازی اما آنچه که محبت
خدا آرد محبوب است یعنی عبادت و آنچه نه مراد شیطان می آرد

ورنه محبت خدا می آرد آن فعل بذات مباح است چون سماع
در اوقات سرور می افتد پس اگر آن سرور مباح است
آن سماع مباح است چنانچه روز عید و وقت نکاح و قدوم
غائب و بر طعام ولیمه و ولادت مولود و در عقیقه و ختنه و
روز تمام حفظ قرآن و مانند و این قول را اکثر علمای حنفیه هم
اختیار کرده اند وفی الخزانة الکافی حرمة الغناء وغیره مقیدة
باللهو فما یکون بغیر اللهو لغرض الدین کما فی العرس والولیمة واعداد
الغزات والقافلة وحصول رقة قلوب عباد الله المرضیة
لا یکون حراما علی مذهب الحنفیة یعنی در خزانه کافی روایت
کرده که حرمت سرود و غیره مقید است بلهو و آنچه بغیر لهو باشد
برای غرضی چنانچه وقت نکاح و در ولیمه و تیاری غازیان و قافله و برای
رقت دلهای بندگان خدا که خدا از ایشان راضی است یعنی صوفیان
حرام نیست نزد امام ابوحنیفه فی الاقناع ان سماع یحصل به رقة القلب
والخشوع واثاره شوق لقاء الله تعالی والخوف من سخطه وعذابه
وغضبه قربة واذا کان السماع کذا فکیف یکون فیه مشابهة اللهو

ذوالهوا ـ در انواع است هر سرود که در شنیدن آن رقت قلب
و خشوع حاصل شود و شوق قرب خدا تعالی و خوف از عذاب
و غضب بیارد اینچنین سرود عبادت است پس وقتیکه این چنین
سرود شنیده شود چگونه در وی احتمال لهو و هوا باشد حضرت
شیخ شهاب الدین سهروردی رح که از اکابر علمای ظاهر
و رئیس اولیاء اند در عوارف گفته السماع یستجلب رحمة الله الکریم
یعنی سرود می کشد رحمت از خدای کریم و حضرت خواجگان
عالیشان خواجه بهاء الدین نقشبند رحمة الله علیه میفرمایند در سماع که
نه انکار میکنیم و نه این کار میکنیم چون بناء طریقه ایشان بر کمال اتباع
سنت است و یقین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم و اصحابه الکرام
را سماع معمول نبود لهذا فرمود که نه این کار میکنیم و چون حرمت
سماع نزد ایشان ثابت نبود لهذا فرمود که نه انکار میکنیم اگر حرام میدانستند
البته انکار می کردند و نهی از آن می فرمودند چون تحقیق شنیدی پس آنچه
شما گفتید لا شک ان مطلق الغناء فعل حرام بیجاست مطلق
چگونه حرام باشد بلکه بعضی از افراد غنا آن است که رسول صلعم آنرا جایز داشته

و باز تو شنیده که الغناء الذی بالمزامیر کفر جاحده و مستحله یعنی آن سرود که با مزامیر
میشود حرام قطعی است منکر آن و حلال داننده آن کافر میشود این قول
هم بیجا است در نکاح بضرب دفوف رسول کریم صلعم امر فرموده و مالک
آنرا از شرط نکاح گفته و چون ضرب دف برای اعلان نکاح حلال یا مستحب
باشد دهل و طنبور و نقاره و غیره را از دف چه تفاوت است برای لهو همه حرام
است و برای غرضی صحیح همه حلال باشد اعلان نکاح از هر یک میشود فرق کردن
در دف و غیر آن امری است غیر معقول و بر تقدیر تسلیم حرمت غیر آن حرمت قطعی
گفتن چه معنی دارد دلیل قطعی نیست مگر آیه محکم یا حدیث متواتر یا اجماع امت اگر بالفرض
حرام باشد حرمت آن از احادیث احاد است و احادیث احاد دلیل ظنی است
از انکار ما ثبت بها کفر لازم نمی آید حرمت سماع از احادیث احاد ثابت است و مالک
قائل حرمت آن نیست مکروه میگوید شافعی شطرنج را مباح میداند حالانکه لهو است
و حرمت آن از احادیث ثابت است و ذبیحه متروک التسمیه عامدا نص قرآن است امام
شافعی آن را حلال میگوید و تاویل میکند و مسکرات سوی خمر که قلیل باشد
و سکر نیارد نزد امام اعظم حلال است حالانکه رسول صلعم فرموده ما اسکر کثیره
فقلیله حرام غرض که مستعمل مزامیر را کافر گفتن هرگز جایز

قدسی گفته ذکر اسم الله عند ضرب الملاهی کفر مراد آنست که مطرب بر آلات لهو
زند و وقت دف زدن و طنبور نواختن بسم الله گوید کفر است برای ترک تعظیم اسم الله
شود بعضی و آنکه مخصوص دف نمیزند و مخصوص دیگر نه بذکر خدا مشغول باشد و حق تعالی مسکوت اگر
گفته شود که قوال مزامیر است بجهت همه حق نیست آنها نیست لیکن در ایشان اهل آن
نیستند و وجد تکلف میکنند جواب آنکه نباید گفت که هیچکس درین زمانه ازین جماعت
آن نیست رسول صلعم فرمود لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من ضرهم ولا
من خالفهم یعنی خواهند بود از امت من جماعتی قایم بحکم خدا ضرر نخواهد کرد ایشان را
کسیکه قصد کند رسانیدن ضرر شان کند و نه کسیکه مخالفت شان کند و فرمود مثل
امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر او آخرها یعنی حال امت من مانند حال
باران است دریافت نمیشود که اول آن بهتر است یا آخر آن ای برادر اهل وجد
بر سه قسم اند یکی اهل کمال اند که وارد الهی بر باطن شان می آید و ایشان را بیقرار میسازد و
این جماعت از حزب الله اند انکار شان موجب ایذای ایشان است و در حدیث قدسی آمده
من عادی لی ولیا فقد آذنته بالمحاربة متفق علیه یعنی در صحیحین است که حق تعالی
میفرماید هر کسیکه دشمنی کند با ولی من پس بتحقیق برآید برای جنگ با من و دوم آن
کسانند که سماع میکنند برای استدعای احوال شریفه و میخواهند که وارد کسب

نمایند بحیله بت هم محمود است سوم آن کسانند که وجد میکنند بریا تا مردم آنها را اهل کمال
دانند حالانکه انها هیچ نیستند این جماعت فاسقان مبطلان اند نماز ریا خواندن شرک
خفی است کذا قال الغزالی رح التواجد بالتکلف منه ما هو مذموم وهو الذی
یقصد به الریاء واظهار الاحوال الشریفة مع الافلاس عنها ومنه ما هو محمود وهو التوسل
باستدعاء الاحوال الشریفة واکتسابها واستجلابها بالحیلة فان للکسب مدخلا
فی جلب الاحوال ولذلک امر رسول الله صلعم من لم یحضره البکاء فی قراءة القرآن
ان یتباکی ویتحازن فان هذه الاحوال قد تتکلف فی اوائلها ثم تتحقق فی اواخرها
امام غزالی گفته که وجد کردن بتکلف دو قسم است یکی آنکه قصد کرده شود از آن نمود خود
و ظاهر کردن احوال بزرگ با وجود مفلسی از آن و این قسم مذموم است دیگر قسم
وسیله جستن است بدرخواست کردن از احوال بزرگ و کسب کردن آن
بحیله چرا که کسب کردن را هم دخل است در آوردن احوال و این محمود است
[illegible] فرموده رسول خدا صلعم هرکسیکه اورا وقت خواندن قرآن گریه
[illegible] باید که بتکلف گریه کند و خود را غمگین سازد یعنی بملاحظه معنی آن
پس [illegible] احوال گاهی بتکلف [illegible] آورده میشود لیکن آخر
[illegible] میشود پس [illegible] سماع و وجد [illegible] شود [illegible]

آن تجاهر کرده شود ظن نباید و حسن ظن بر مسلمانان واجب است قال الله
تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا وقال الله تعالی
ان بعض الظن اثم حق تعالی فرمود که چرا قصه شنیده بودند آن قصه را گمان
میکردند مسلمانان با مسلمانان نیک و فرمود که بعض گمان یعنی بدگمان گناه است
پس از بدگمان در حق دیگری بدگمانی کننده خود فاسق میشود آن شخص دیگر فاسق
باشد یا نباشد و در قرآن قول مرد مؤمن من آل فرعون مذکور شد حیث قال
ان یک کاذبا فعلیه کذبه وان یک صادقا یصبکم بعض الذی یعدکم
یعنی اگر آن کس کاذب باشد پس بر وی است گناه دروغگویی و اگر صادق باشد
میرسد شما را بعض آنچه وعده میکند بعذاب شعر هر کرا جامه پارسا بینی
پارسا دان و نیک مرد انگار شیخ سعدی گوید شعر مرا پیر دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرمود بر روی آب یکی آنکه بر خویش خودبین مباش دوم آنکه بر
غیر بدبین مباش این طول کلام بنا بر نصیحت است که نوشته شد
شعر نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند
جوانان سعادتمند پند پیر دانا را - نوشته بودند که آنها یعنی
الصوفیه یقولون ان ذات الله تعالی هو الوجود المطلق

الماخوذ بشرط شی ویقولون باحاطته بکل شیٔ برین قول طعن نوشتند وگفتند هو المخالف لعقائد اہل الحق ان اللہ تعالی لایحل فی غیرہ ولایتحد بغیرہ فکیف یتصور ان الکل واحد یعنی صوفیان میگویند که ذات اللہ تعالی وجود مطلق ہست که دران ہیچ مخلوط نیست ومیگویند که محیط ہست بجمیع اشیارا واین قول مخالف ہست عقاید اہل حق راکه اہل حق میگویند حق تعالی حلول نمیکند در غیر خود متحد نمیشود با غیر خود چگونه متصور باشد که ہمه را یکی گفته میشود جواب مراد صوفیان از وجود معنی مصدری نیست کرآن از خارج موجود نیست از معقولات ثانیه بلکه مراد از وجود ما به الموجودیت ہست وچون حقتعالی در وجود وتوابع وجود خود محتاج بغیر نیست بلکه ذات او تعالی تقاضای وجود او میکند وہم ذات او بحسب اراده خود تقاضای وجود ممکنات میکند وجود بمعنی مصدری که از ممکن منتزع میشود مقتضای ذات ممکن نیست ونه مقتضای امری که باوی منضم شده بلکه ما به الموجودیت ممکن تعلق باراده الہی است واراده الہی صفتی ہست از صفات او تعالی تعلق آن ہما ده مقتضای ذات حقتعالی چیزی دیگر درمیان نیست پس ما به الموجودیت ممکنات نیست مگر ذات حق تعالی پس ذات حق را وجود گفتن یعنی ما به الموجودیت

عین حق و صواب ست و احاطه او جمیع اشیا را که از قرآن
ثابت ست باین معنی باید گفت که مابه موجودیت جمیع اشیا
اوست تعالی و او را وجود مطلق لابشرط شیء از آن گفته میشود
که ذات او چنانچه مقتضی وجود خود ست [illegible] وجود سائر
صفات کمال خود است از [illegible] و [illegible] و قدرت
و اراده و کلام [illegible] که [illegible] بالذات میگویند
و صفات [illegible] واجب بالغیر میگویند
[illegible] الملة عن القیود
الا [illegible] و مابه الموجودیت صفات
[illegible] حلول یا اتحاد با ممکنات فهمیدن خالی از حماقت
نیست [illegible] کرده حق [illegible]
یا غیر آن [illegible] جواب و گفته که هیچکس خدا [illegible] ممکنات [illegible]
و آنچه از کلام صوفیه وجود باین معنی [illegible] ست
شیخ اکبر رحمة الله که بانی مبانی [illegible] میگوید که
العالم [illegible]

وخیال لیکن وہمیست متفق باتفاق الهی از عدم اعتبار بغیر آن ساقط
نمیشود و در خارج موجود نیست مگر جز ذات پاک او ولا موجود الا الله
بایں معنی که زید عمرو هر چه هست خدا است یا خدا بمنزله کلی طبیعی است
نعوذ بالله منها حقتعالی که متاصل الوجود است چگونه عین موهوم الوجود
گفته شود و چون حق تعالی میفرماید ونحن اقرب الیه منکم اگرچه
این قرب بیچون است در فهمیدن نمی آید مگر این قدر می آید که در مرتبه عدم
زید زید گفتن صادق نیست که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط
است پس تا که زید را با خالق نسبتی بهم نرسد حمل اولی هم صحیح نباشد
اول نسبت با خالق بهم رسد آن زمان زید را زید گفتن صادق آید پس
ذات حق تعالی با ذات زید اقرب است این قدر توان فهمید وگرنه معنی
قرب که از متشابهات است کو فهمیدن ما نبایدکمان بآن باید آورد
قوله تعالی والراسخون فی العلم یقولون آمنّا به چون اعتقاد کردیم که ذات حقتعالی
از ذات ممکن قریب است و بدیهی است که هیچ ممکن مغایر ذات خود نیست
پس چیزے که از ذات او هم بادمی قریب تر باشد با وی مغائر توان
گفت اگر کسی گوید که درینصورت ارتفاع نقیضین لازم می آید که عینیت

وغیریت تقابل ایجاب وسلب نیست بلکه تقابل تضـ
لایجتمعان اثنان متغایرین ـ که معلوم ومفهوم مرجها
دبدیهی می نمائد در معلومات عقلاست که هر دو چیزکه در ذهن
عقلا مدان حکم میکنند بغیریت یکے مر دیگر را ونسبتی کرا
المخلوق ست در ذهن نمیکنجد و ماهیت واجبی
پس آن حکم بران نتوان کرد که عالم علی حق ست
را معنی نیست که اشعری در صفات الهی لاعین وا
که اصطلاح اشعری ست که جز شئی را ولوازم ماهیه
ولا غیر نام نهاده یعنی قول اشعری ودیگر متکلمین
زائد بر ذات میگویند یکیست لیکن چون از زائد گفا
انفکاک در خاطر میگیرد لهذا اشعری ازان تحا
ولا غیر میگویند فقط

تمت

حضرت شمس الدین قدس سره

سماع چیست [illegible] نهان دل پیغام
دل غریب بیابد بدر نام شان آرام

شگفته گردد از [illegible] غنچه های کرام
گشاده گردد ازین زحمه گشته ها

حلاوتی عجبی در [illegible] پدید آید
که از نی و لب مطرب شکر شکر کام

[illegible] ولی که بنوشد [illegible] حق حلال
بر آتش غم هجران حرام گشت حرام

زبان چو [illegible] شود [illegible] خموش خرم
که رفت بر سر منبر خطیب شهر امام

غزل

ید بیضا خجل از [illegible] داری
یوسفان را بدر خوبیش زلیخا داری

[illegible] تو [illegible] حیرت [illegible] رفت
دره سان بهر دو جهان محو تماشا داری

[illegible] حالی [illegible]
فرش [illegible] سر دیده دلها داری

[illegible] تعقل نه [illegible] ندهر گز
کاندرین شکل چه اسم و چه مسمی داری

[illegible] ممتاز
زان بهر دیده نشینی و ید بیضا داری